

یا مؤمنان شما هر بندگانی که از ایشان گویند بار خدایا  
 همه بندهای تو ایم و تو خداوند مایی پس کافران را جز  
گفتن ندانند و خاموش شوند پس نگاه خدای تعالی فرماید که  
 بروید که شمار آنرا کدام پس بروید بدست خویش  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و هر چه گوید شمارا آفریدم  
 و از دوزخ تان آنرا کدام و اندر قصه جبرئیل  
 که چون یوسف علیه السلام این همه کند ما بداد و همه  
 و همه اینها خالی شد و هنوز چهل روز دیگر مانده بود  
 که غله نو برسل خلق همه بچانه کشیدند و بنالیدند  
 غله نبود که بایشان دهد پس دعا کرد جبرئیل علیه السلام  
 بیامد و گفت که یا یوسف خدای تعالی می فرماید که دیدار  
 خود بر ایشان بجای اندرین چهل روز پس هر روز یوسف علیه السلام  
 بدشت بیرون آمدی و بر بالا یا ایستادی و برقع از روی  
 بر میدوی تا همه خلق دیدار مبارک یوسف ببینند و از دیدار  
 وی سپید گردی اما انشاء اندرین است که همه خلق

اندر

اندر قیامت هفت هزار سال مانده شوند بی طعام و شراب  
 چون خدای سبحانه به پلند مرایشان را کشید و تشنگی باشد  
پس هرگاه که در دنیا بیدار یوسف مردم را از غذا  
بی نیاز میشوند پس اگر تو در این جهان دیدار خداوند  
به بدی پس تو را کشنگی و تشنگی بآید نیاید پس بدان که چون  
 یوسف علیه این همه کارها کرد و همه خلق دوستدار او شدند  
 و از بند خود که غایت شد بدست و پنج سال بر آن گذشته  
پس چون از قحطی پنج سال بدشت پس آواز همه عالم  
افتاد که در مصر کندم می فروشند و جبرئیل بکعبه  
رسید که در مصر کندم می فروشند پس یعقوب علیه السلام  
پس آنرا گفت پس بخیزید و بمصر روید و ازین چیزها که مرا  
بفروشد یعنی پنیر و شحم گوسفندان و روغن بزرید  
 و بفروشید و بهای آن بکنم دهید و درین جانب آرید  
پس ایشان کارسای کردند چیزی برانشان نماند که بگویند  
شوند پس یعقوب علیه السلام گفت هر گاه که برسد نشان